بسمه تعالی

**نقد و بررسی دیدگاه جناب آقای مصطفی ملکیان و جناب آقای دکتر عبدالکریم سروش در باب تعریف روشنفکر و روشنفکری** .

این نقد، ناظر به گفت­وگوی جناب آقای ملکیان و جناب آقای دکتر سروش با موضوع "روشنفکری و حقیقت "است که در چهارم اردیبهشت ماه ۱۴۰۰ در کلاب هاوس برگزار شده است . در ابتدا خلاصه‌ای از دیدگاه استاد جناب آقای ملکیان را در این باره مطرح می نماییم.

ایشان در ابتدا روشنفکر را چنین تعریف می کند:

"روشنفکر کسی است که تقریر حقیقت و تقلیل مرارت می‌کند" روشنفکر حقایقی را که از طریق آموزش یا کشف شخصی به دست می‌آورد تا مادامی که حقیقت می‌پندارد، آنها را برای شهروندان جامعه خود و حتی جامعه جهانی مکشوف می سازد و ابزار او هم تنها استدلال است."

و نیز همچنین به لحاظ عملی باید بکوشد تا از درد و رنج های همنوعان خود بکاهد. این دو آرمان، یکی در مقام نظر و دیگر در مقام عمل است. ایشان در باب تقدم و تأخر و تعارض این دو مولفه روشنفکری می‌گوید: شهود خود من می‌گوید تقریر حقیقت مهم­تر از تقلیل مرارت است. درحوزه روشنفکری، دغدغه حقیقت بسیار بالاتر از کاستن درد و رنج است. ایشان در ادامه ویژگی‌هایی را برای روشنفکر بیان می نماید :

1. روشنفکر نباید مجیزگوی مردم باشد. او به جای سخنگوی مردم باید داور مردم باشد.
2. روشنفکر تا آنجا که امکان دارد از ابهام و ایهام و غموض سخن خود بکاهد.
3. روشنفکر باید از ایدئولوژی اندیشی پرهیز کند. ایدئولوژی اندیشی با حقیقت­گویی و حقیقت پویی سازگاری ندارد (ایدئولوژی اندیشی یعنی مختومه اعلام­کردن پرونده یک موضوع یا مساله یا مشکل و کفایت مذاکرات. روشنفکر هیچ جا نباید کفایت مذاکرات اعلام کند.(
4. روشنفکر، باید هویت پویا و سیال داشته باشد نه هویتی ایستا .او باید تنها به استدلال پای بند باشد.
5. سخن دیگران، را تحریف و تفسیر نابجا ننماید.
6. روشنفکر به تعبیر کانت نباید استفاده ابزاری از انسان بنماید.

**نقد و بررسی**

ملاحظات خود را در ذیل چند بند بیان می نمایم:

1.آیا این تعریف( روشنفکر ،کسی است که تقریر حقیقت و تقلیل مرارت می کند )، معنای ماهوی روشنفکر است.یعنی، آیا روشنفکر و روشنفکری یک ذات و هویتی دارد که باید با این تعریف ،هویت آن را عیان کرد.؟

در منطق انواع و اقسام مختلفی جهت تعریف یک شی وجود دارد که به طور اجمال به آنها اشاره تا مشخص گردد که این تعریف از کدام سنخ است . اگر ما بخواهیم به­کنه ذات یک شی پی ببریم و اجزاء ماهیت آن را، یعنی جنس و فصل آن را تشخیص دهیم به آن "حد تام" می‌گویند و اگر به بعضی از اجزای ماهیت شی مورد نظر پی ببریم، به آن "حد ناقص" می گویند. اما اگر ما به اجزاء ذات پی نبریم و صرفاً بتوانیم به احکام و عوارض آن ذات دست یافته و هدف ما آن باشد که مرز یک مفهوم را کاملاً با مفاهیم دیگر مشخص نماییم به آن "رسم تام" می گویند. اما اگر این تمایز کاملاً صورت نگیرد، "رسم ناقص" است.

یا این که تعریف ما از این سنخ نیست بلکه به خاصه مرکبه است، یعنی در تعریف از چند مفهوم کلی استفاده کرده تا آن مفهوم را از مفاهیم دیگر تشخیص دهیم. مثل تعریف پرواز کننده زاینده برای تعریف خفاش. آیا مفهوم روشنفکر، یک ذات و هویتی در خارج دارد تا بتوان آن را تعریف حقیقی کرد یا صرفاً یک مفهوم اعتباری است که باید تعریف آن یا به رسم باشد یا به خاصه مرکبه. اگر کسانی مایل هستند برای مفاهیم اعتباری یک ماهیت و ذات اعتباری در نظر بگیرند، باید تعابیری را به منزله جنس و فصل قرار دهند ،در آن صورت تعریف به حد واقعی نیست، بلکه به منزله تعریف به حد است. حال سوال اساسی این است که تعریف روشنفکر در ذیل کدام یک از تعاریف می‌گنجد ؟ یا اینکه این تعریف، ذیل هیچ­کدام از تعاریف نمی­گنجد و صرفاً تعریف شرح اللفظ یا تعریف به مصداق است که آنها هم اشکالات خاص خود را دارند.

جناب آقای ملکیان، برای روشنی و عدم ابهام در بحث ، باید منظور خود را در مورد تعریف روشنفکر مشخص می نمودند که از کدام سنخ است . از تعابیر ایشان بر می­آید که برای مفهوم روشنفکر یک ذات و هویتی در نظر گرفته‌اند،لذا باید جنس و فصل آن را (یا به منزله آنها را) مشخص می نمودند.

2. سوال دیگر در باب تعریف روشنفکر آن است که آیا این تعریف، منطقی (و به تعبیری حصرعقلی) است یا استقرایی، یعنی آیا مفهوم روشنفکر، فقط دو مولفه دارد ولاغیر. یا اینکه به حسب استقراء تاکنون دو مولفه آن کشف شده است . امکان دارد مولفه‌های دیگری در آینده توسط خود ایشان یا کسان دیگری به تعریف اضافه شوند.

دقیقا مانند مقولات ده­گانه ارسطویی و دوازده گانه کانتی که مصادیق آن یکی از راه استقراء و دیگری از راه منطق و حصر عقلی به دست آمده است. استاد جناب آقای ملکیان، در تعریف روشنفکر این نکته را نیز ملحوظ نداشته‌اند.

3. آیا تعریف روشنفکر( با دو مولفه آن)، یک گزاره اخلاقی است یا غیر اخلاقی.

اولاً اگر گزاره اخلاقی است که جناب آقای ملکیان آن را اخلاقی می داند، در آن صورت بر اساس کدام مکتب اخلاقی توجیه می شود. آیا مکتب اخلاقی مورد نظر، شهودگرایی یا خود گرایی یا سودگرایی یا تکلیف گرایی اخلاقی است یا مکتب اخلاقی دیگری مد نظر است.

بنابراین، باید روشن گردد که ما از کدام موضع اخلاقی سخن می‌گوییم. روشنفکری که پیرو خود گرایی اخلاقی است، تقریر حقیقت و تقلیل مرارت را به شرطی به انجام می‌رساند که به نفع و سود او باشد. کسی که پیرو مکتب قدرت گرای نیچه است، همه را در راستای نیل به قدرت معنا می کند. آیا مکتب مورد نظر، وجدان و شهود اخلاقی است؟ آیا همه افراد بر اساس وجدان اخلاقی یکسان عمل می‌کنند یا هر کسی تعبیر متفاوتی از وجدان اخلاقی دارد؟. یا مکتب مورد نظر تکلیف گرایی اخلاقی است؟ در آن صورت این تکلیف را چه کسی مشخص می نماید، خدا یا عقل یا عرف مردم.بنابراین، برای فهم بهتر معنای روشنفکر ،باید به مبنای اخلاقی آن اشاره می شد.

و ثانیاً اگر روشنفکری ظاهراً تقریر حقیقت و تقلیل مرارت نمود، آیا ما به حسب ظاهر می‌توانیم حکم کنیم که او یک امر اخلاقی را به انجام رسانده است.؟ چه بسا کار او ممکن است مطابق اخلاق باشد ولی از سر اخلاق صورت نگرفته باشد. برای مثال کاسبی را در نظر بگیرید که در حوزه فعالیت خود هم حقیقت را می‌گوید و هم تا حد ممکن ارزان‌فروشی و از این رو، مرارت مردم را کم می­کند ولی انگیزه او از این کار، سود بیشتر و در نهایت کسب لذت بیشتر است و برای نفع شخصی خود این اعمال را به انجام می‌رساند. در آن صورت عمل او اخلاقی نیست هر چند مطابق با اخلاق است.

اما برخی از روشنفکران ممکن است وظایف خود را از سر تکلیف اخلاقی به انجام برسانند. حال سوال این است که اولاً تکلیف اخلاقی چگونه صادر می‌شود و ثانیاً ما چگونه آن را تشخیص می‌دهیم؟

نتیجه آن که ما به صرف این­که روشنفکری در ظاهر تقریرحقیقت و تقلیل مرارت نمود ، نمی‌توانیم حکم کنیم که او یک فعل اخلاقی به انجام رسانده است.

4.اشکال دیگر تعریف روشنفکر از دیدگاه استاد ملکیان، در معانی مفاهیم "حقیقت" و "مرارت" است. نظرات خود را در این بند تحت دو عنوان مطرح می نمایم.

الف- تقریر حقیقت: جناب آقای ملکیان در توضیح تقریر حقیقت بیان می­نمایند که چون ما روشنفکران، عاشق شما مردم هستیم، مصلحت شما را بر خوشایند شما ترجیح می‌دهیم. مصلحت شما مردم در آن است که باورهای کاذبتان را تصحیح کنیم. حال سوال این است که حقایق و مصالحی که روشنفکر تشخیص می‌دهد، مربوط به مصالح دنیوی است یا اخروی؟ آن مصالح و حقایق مربوط به جنبه های فروتر انسانی است یا جنبه های برتر و متعالی انسانی ویا به تعبیری من علوی مردم.

افرادی که با دلایل عقلی باور به معاد و عالم آخرت دارند و همه اعمال آنها در این دنیا در زندگی اخروی آنها تأثیر می­گذارد، روشنفکر بر اساس چه اطلاعات و علومی، می­تواند به مردم بگوید که مصالح دنیا و آخرت شما چنین است. آیا من روشنفکر با علم اندک خود می‌توانم چنین توصیه ای را به انجام برسانم؟ هچنین سود گراها برای تشخیص سود، معیار هفت گانه­ای را ارائه داده‌اند، حال سوال این است که استدلال های عقلانی روشنفکر جهت تقریر حقیقت در کجا از آزمون عقلانیت موفق بیرون آمده است تا خدای ناکرده به عوض حقایق، توهمات خود را به گونه‌ای مستدل بیان نکند. اگر استدلال های روشنفکر برای تقریر حقیقت دست­کارشناس و صاحب نظر قرار گیرد، چه بسا مغالطات آن آشکار گردد. بنابراین، به صرف این­که روشنفکر فکر کند که مطالب او به صورت استدلال عقلی بیان شده است، کافی نیست. ممکن است استدلال او معیوب و نادرست باشد ولی خودش خبر ندارد.

لذا برخی از متفکران برآنند که یک فیلسوف خوب کسی نیست که مطالب و استدلال های او درست و مطابق با واقع باشد بلکه باید سازوار سخن بگوید. مثلاً افلاطون فیلسوف بزرگ یونان، نظریه اساسی فلسفه خود را که "مٌثل یا رب النوع های اعلا "باشد به نحو مستدل بیان نموده است ، اما ارسطو با دلایل مختلف ، استدلال های او را نادرست دانسته است.

یا این که تجربه­گرا ها و عقل­گرا ها در مورد امر فطری با هم اختلاف نظر دارند و هر دو هم نظرات خود را مستدل بیان نموده وکانت فیلسوف بزرگ دیگر استدلال هر دو را ناکافی دانسته است، بعد ایده آلیست­های آلمانی، استدلال های کانت را نارسا تشخیص داده اند.

یا این که کرکه­گارد، پدر مکتب اگزیستانسیالیسم، با دلایل عقلی اثبات کرده که عقل نباید در حوزه دین دخالت کند، لذا ایمان گرا شده است، از طرف دیگر، برخی از فیلسوفان بر خلاف نظر او ،با استدلال ،عقل­گرایی را برگزیده اند.

بنابراین، از این مطالب می خواهم به این نتیجه برسم که استدلال های فیلسوفان بزرگ چه بسا با خطا عجین و افراد برجسته فکری ناتوان از درک آن خطاها هستند تا چه رسد به مردم عادی.بنابراین، حقانیت و درستی استدلال روشنفکر در کجا به اثبات رسیده است، نکند خدای ناکرده،روشنفکر توهمات خود را در قالب به اصطلاح استدلال عقلی بیان و مردم را به عوض راهنمایی به مسیر صحیح به گمراهی بکشاند. و بعداً حتی خود او با کمی تامل از استدلالش و نیز از ارایه آن پشیمان گردد که در آن صورت پشیمانی ،سودی ندارد. از این رو، همه مردم، به لحاظ عقلی آن­قدر توانا نیستند که بتوانند مغالطات استدلال عقلی روشنفکران را تشخیص دهند.

نتیجه آن که، روشنفکران باید خیلی محتاط باشند که توهمات خود را در قالب استدلال عقلی بیان نکنند تا به عوض هدایت مردم، آنها را گمراه­تر سازند. لذا با توجه به این اختلافات اساسی یکی از وظایف پیامبران الهی، آن است که بر اساس آموزه های وحیانی اختلافات بین مردم را مورد داوری قرار دهند و از این پراکندگی،مردم را نجات دهند.( وَأَنزَلَ مَعَهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ لِيَحۡكُمَ بَيۡنَ ٱلنَّاسِ فِيمَا ٱخۡتَلَفُواْ فِيهِ)

# ب –تقلیل مرارت:

مرارت، یعنی رنج، سختی و تلخکامی. اصولاً زندگی انسانی و نیل به کمالات، بر اساس حرکت است ،حرکت، توام با رنج و سختی است. ما برای نیل به کمالات باید رنج بکشیم، برای نیل به شجاعت باید رنج غلبه بر ترس را تحمل کنیم و یا برای کسب علم باید رنج تحصیل آن را به جان بخریم. آیا منظور از مرارت، رنج ها و سختی های هدفمند است که مقدمه نیل به خیرات می باشند و یا سختی ها و رنج های بی هدف و گزاف ؟.رنج ها و مرارت های هدفمند که برای زندگی، لازم است. اما شاید منظور استاد ملکیان از تقلیل مرارت، رنج های بی هدف و گزاف باشد. حال سوال این است که انسان با علم ناقص خود می تواند به طور قطع بگوید رنجی، بدون هدف است. به هرجهت منظور از مرارت روشن نیست که روشنفکر سعی کند که آنها را بکاهد.

و ثانیاً تقلیل مرارت با صرف گفتار حاصل نمی‌شود. مرارت، چه بسیار که از تجاوز حقوق افراد به یکدیگر حاصل می شود و تنها راه حل آن، اخلاقی شدن جامعه است تا حقوق همدیگر را پاس بدارند. اخلاقی شدن جامعه، انگیزه و برنامه ریزی های دقیق می خواهد. همچنین روشنفکر باید انگیزه اخلاقی مردم را تقویت نماید. این عمل نیازمند تمرین و کارورزی است که به پرورش اخلاقی نیازمند است. اخلاقی شدن یک جامعه هم نیازمند یک مکتب جامع اخلاقی است و هم راه­کارهایی برای تمرین و ممارست انگیزه اخلاقی که در اینجا نقش خدا و اعتقاد به بهشت و دوزخ و نیز مناسک دینی نظیر نماز و روزه و .... به عنوان تمرین و عاملی برای غلبه بر تمایلات و اراده سرکش بسیار برجسته خواهد شد.بنابراین ،وظیفه روشنفکر از این جهت تقویت باورهای دینی است.

5. جناب آقای ملکیان، در ادامه ویژگی‌هایی را برای روشنفکر بیان می نمایند که به جهت اهمیت، برخی را مورد نقد قرار می‌دهم.

ایشان بیان می دارند که روشنفکر باید از ایدئولوژی اندیشی پرهیز کند، زیرا با حقیقت گویی سازگاری ندارد.

(ایدئولوژی اندیشی، یعنی مختومه اعلام کردن پرونده یک موضوع و کفایت مذاکرات. روشنفکر هیچ جا نباید کفایت مذاکرات کند. اصولاً اگر سخنی را رییس مکتب من مختومه اعلام کرد، به معنای ایدئولوژی اندیشیدن است.)

در پاسخ می توان گفت :اصولاً برخی ایدئولوژی اندیشی ها نظیر اسلام، یک امر عقلانی است . عقل می گوید در مواردی که آگاهی نداری به کارشناس و متخصص مربوطه مراجعه کن و نیز این امر، مورد تایید عرف عام و شهود اخلاقی مردم است. اگر من در زندگی به متخصص اعتماد نکنم در واقع جایگزین آن شک فراگیر است . زندگی انسان مخصوصاً در حوزه تعلیم و تربیت بر اساس اعتماد بنا شده است.

ابن سینا، فیلسوف بزرگ اسلامی در حوزه معاد جسمانی اعلام می دارد چون رسول صادق مصدق خبر داده، من معاد جسمانی را می پذیرم، زیرا تمام مقدمات چنین پذیرشی مبتنی بر اصول عقلانی است. بنابراین، اگر قرآن و پیامبر و امامان معصوم(علیه السلام) امری را بیان نمایند. برای پیروان آن مکتب به حکم عقل حجت است و پرونده آن مساله بسته می­شود.

اصولاً یکی از رسالت های قرآن به عنوان معجزه جاودان پیامبر اسلام(ص) آن است که اختلافات فکری مردم را برطرف نماید.( لِيَحۡكُمَ بَيۡنَ ٱلنَّاسِ فِيمَا ٱخۡتَلَفُواْ فِيهِ ،تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند،داوری کند.)

و ثانیاً اگر با عقل اثبات کردیم که خدا علم نامتناهی و عقل انسان متناهی است. بنابراین، تبعیت از عقل نامتناهی و کمال مطلق و فصل الخطاب دانستن سخن خدا ، عین فرمان عقل است.

کانت، فیلسوف بزرگ مغرب زمین، هنگامی که با عقل، همه خوبی ها و بدی ها را معلوم می سازد و نیز دین را در محدوده عقل محض می‌پذیرد. ولی در نهایت اعلام می دارد ما تکالیف عقل را چنان تلقی کنیم که گویی فرامین خدایند و این عمل را به دلیل روح و قوت بخشیدن به نیت و عزم اخلاقی خود انجام می دهیم.

توماس آکویناس فیلسوف بزرگ عقل‌گرای مسیحی می‌گوید: برای رستگاری هرچه مناسب‌تر و مطمئن‌تر انسان، ضرورت دارد که انسان‌ها حقایق الهی را از طریق وحی الهی بیاموزند، زیرا انسان ها از طریق ایمان، سریعتر به حقایق نجات بخشی درباره خدا می رسند تا از راه عقل طبیعی. ایشان، معتقد است که حقایق درباره خدا آن­چنان که عقل قادر به شناختن آن باشد فقط به وسیله افراد معدودی، آن هم پس از مدت های طولانی و همراه با خطاهای فراوان، حاصل می‌شود.

بنابراین، ایدئولوژی اندیشی و مختومه اعلام کردن مسئله‌ای برخلاف عقلانیت نیست. و روشنفکر دینی می تواند آموزه های قرآنی و روایات متواتر پیامبر اسلام(ص) و امامان معصوم(علیهم السلام) را در مسائل مورد نظر فصل الخطاب بداند و پرونده آن مساله را مختومه اعلام نماید.

در پایان، بر این نکته تاکید می­کنم که با توجه به این­که جناب آقای دکتر عبدالکریم سروش و تا حدی جناب استاد ملکیان بر پلورالیسم بویژه پلورالیسم دینی پای می­فشارند، نمی­توانند اعلام نمایند که وظیفه روشنفکر تقریر حقیقت و به تعبیری تصحیح باورهای کاذب مردم است،زیرا در مکتب پلورالیسم، باورهای کاذب بی معنا است.

جناب دکتر عبدالکریم سروش به صراحت اعلام می­دارد که من در حوزه آموزه­های کلامی، اخلاقی و فقهی خود را پلورالیست می‌دانم. و در تعبیری دیگر می‌گویند "چون به یقین نمی­دانیم رای که درست است به همه ارج می نهیم و هیچ­کدام را از میدان خارج نمی کنیم."( سروش، صراط های مستقیم، مجله کیان، شماره ۳۶، ۱۳۶۷؛ سروش، صورتی بر بی­صورتی، مجله مدرسه، 1384)

حال با توجه به باور به پلورالیسم، چگونه یک روشنفکر می‌تواند از باورهای غلط و نابسامانی های فرهنگی و ظلم و فساد در جامعه سخن بگوید و همه همت خود را در جهت اصلاح آنها به کار گیرد. غلط بودن یک باور، با پذیرش پلورالیسم سازگار نیست.

و نتیجه آن که، تعریف استاد جناب آقای ملکیان در باب روشنفکر که او تقریر حقیقت و تقلیل مرارت می‌کند، با اشکالات اساسی مواجه است.

در پایان امید آن داریم که این ملاحظات بر معنای روشنفکری، مصداقی از معنای تضارب افکار باشد(به تعبیر امیر مومنان مولی الموحدین علی علیه السلام :اضربوا بعض الرای ببعض یتولد منه الصواب) تا به روشنی هر چه بیشتر حقیقت مدد برساند.با پوزش فراوان، محمدمحمدرضایی ،استاد فلسفه دین دانشگاه تهران